

ما و جستجوی نا تمام توسعه و تجدد

چکیده:

توسعه را اندیشمندان به لحاظ تبارشناسی با تمدن های باستان ربط می دهند و در اشارت ها و بشارت های مربوط به سعادت و فضیلت جستجو می کنند، اما مفهوم جدید آن را می شود در دل **تجدد** پیدا کرد و از تجربه ها و مدل های متنوع آن سخن گفت. از توسعه به مثابه روند **شکوفایی قابلیت ها و فرصت ها** یادآوری می شود، روندی که جوامع از آن گریزی ندارند. مناسبترین راه برای باروری این تجربه در نظر گرفتن **نیاز ها و خواسته های اجتماعی** است. تجربه توسعه فراز و فرود هایی را پشت سر گذاشته و چشم انداز هایی گوناگون برای ارتقای کیفیت زندگی بوجود آورده است، این امر نشان می دهد که **روایت های کلان و یکسان نگر** نه تنها راه حل پایدار برای تغییر را رقم نمی زنند بلکه بحران های گوناگون را نیز بوجود می آورند. امروزه بحث توسعه با **آزادی و عدالت، رشد اقتصادی و رعایت ارزش های شهروندی** گره خورده و بر جنبه های پایداری آن عطف توجه بیشتری می شود.

در افغانستان از همان آغاز بویژه **دوران شاه امان الله** تا حالا جستار توسعه و تجدد، از یک طرف با موانع ناشی از عقب ماندگی مواجه است و از جانب دیگر ساده انگارانه و نارسا مطرح گردیده و **همچون جستجوی ناتمام در قالب مدرنیزاسیون** خود را نشان داده است، اما برای تغییر وضعیت بایستی بر امر **حکومتداری خوب، توسعه پایدار انسانی و تقویت حوزه عمومی** در هماهنگی با **گوهر معرفتی مدرنیته و محتوای فلسفی تجدد**، تأکید صورت گیرد

واژه های کلیدی: توسعه، تجدد، آزادی، عدالت، رشد، حکومتداری خوب، حوزه عمومی .

در آمد:

مقوله **توسعه** از مباحث میان رشته ای در علوم انسانی به شمار می رود. اگر قرار باشد از هستی و چیستی توسعه سخن بگوییم، مناسب به نظر می رسد مفهوم فلسفی آن را بکاویم. اما پیش از آن باید آموزه های زیر را جدی بگیریم:

۱. تجربه توسعه را یگانه و خطی نشماریم، با داشتن وجوه اشتراک تجربه ها، **اصل قیاس ناپذیری** آنها را نیز اذعان نماییم. تعمیم در باره توسعه مقذور نیست، بهمین جهت با پرسش **"کدام توسعه؟"** مواجه می شویم.

۲. توسعه هر کشور از میان **عمیق ترین نیاز** های همان جامعه سر بلند می کند، اگر چنین نباشد اصیل و پاسخگو نیست.

۳. امکان ها و مدل های توسعه، بر **بستر های فکری و اندیشگی** استوار می باشند و نیاز مند تبیین نظری و بینش جهان شناختی است.

۴. توسعه فرایند **"بازاندیشی و بحران می باشد"** (پترز، ۱۳۹۵: ۶)، اهمیت مسئله در این است که چگونه با بحران های ناشی از آن مواجهه نماییم و آنها را پشت سر بگذاریم، به همین جهت ضروری به نظر می رسد که از مصادیق توسعه سخن بگوییم و به گونه گزینشی در میان مصادیق، یکی را معیار بگیریم. از همین بابت است که تأکید می نماییم: مفهوم **توسعه بایستی همراه با نقد آن** پیگیری شود.

۵. مراد ما از توسعه، به معنای **بازسازی جامعه برای پاسخ به دشواری ها** و محدودیت های زندگی به مدد گسترش توانمندی ها و شکوفایی فرصت هاست. به همین جهت تعریف می شود که: توسعه، **روند گسترش مداوم ظرفیت ها و فرصت های معقول** است که افراد برای برآورده ساختن نیازهای ادراک شده و تطبیق با شرایط متحول محیطی به آنها دسترسی پیدا می کنند، جریان چند بعدی که افزون بر جنبه های مادی، ارزش گذاری های معقول و به قول دنیس گولت **"اخلاق توسعه"** را نیز اقتضا می کند.

از این چشم انداز با وجود اینکه از **"توسعه"** به معنای محصول دوران مدرن یاد می شود اما می توان مطرح نمود که پیشینیان نیز از صورتبندی اندیشه های مربوط به **"خیر"** و **"سعادت"** و **"بهروزی"** انسان بی اعتنا نبوده اند.

اگر از سقراط شروع کنیم و به امروز بیاییم مسئله اصلی بشر به عنوان یک دغدغه جدی، رسیدن به **"سعادت"** بوده است. تلاش ها و جستجو های اندیشمندان همه در همین راستا بوده اند، بنابراین تمامی تکاپو های بشری معطوف پاسخ دادن به چگونگی رسیدن به سعادت بوده است. دیده می شود که در این عرصه پرسش ثابت است اما پاسخ ها **متکثر و متفاوت** می باشند، همچنان رهنمود های نظری و رفتاری نیز یکسان نبوده اند.

سقراط از سعادت به عنوان **"جستجوی فضیلت"** (کاپلستون، ۱۳۶۸: ۱۲۹) سخن به میان آورده و از آن به عنوان **"خیر اعلی"** یاد کرده است. افلاطون^۶ **"خیر"** را در این می دانست که **"فیلسوفان در این جهان شهریار شوند"** (عنایت، ۱۳۵۱: ۴۵) و ارسطو نیز شرط دستیابی به خیر را، آزادی، مالکیت شخصی و اصالت فرد می دانست.

¹. Development

². extension

³. Denis Goulet (1931 –2006)

⁴. development ethics

⁵. Socrates (470 – 399 BC)

⁶. Plato (428/427 or 424/423 – 348/347 BC)

پس از آنها در غرب فلسفه سیاسی ارسطو^۱ مورد استفاده قرار گرفت و در شرق نیز معمولاً به اندیشه های سیاسی افلاطونی توجه نشان داده شده است. در قرون وسطی معیار، اتوریته کتاب مقدس بود. تا اینکه تحولی بوجود آمد و دوران **روشن اندیشی** پدیدار گردید. **گسست معرفتی** که در سپهر اندیشه نمایان شد و جانمایه آنرا "**به کار گرفتن فهم خویشتن بدون هدایت دیگری**" (کانت، ۱۳۹۳: ۳۳) تشکیل می داد.

ویژگی دوران مدرن را "**تفکر انتقادی**"^۳ و **فرصت های جدید برای خویشتن نگری** انسان تشکیل می دهد که از یک طرف به قول تیلور^۴ "**شرایط باور**" را دگرگون نموده و از جانب دیگر زمینه های مساعد برای "**معرفت شناسی توسعه**" را بوجود آورده است، در این حرکت نقش فیلسوفان به عنوان آغاز گران "**تغییر**" مهم است، مزیتی که به عالمان منتقل کردند و از طریق آنها به فن آوران رسیده و به زندگی عموم مردم سرایت کرده است.

در قرن شانزدهم که **جنبش فکری رنسانس** موجب اصلاحات پروتستانی و رشد مداوم بازرگانی گردیده است، دورانی که **مرکانتیلیزم**^۵ جستجوی "خیر" را در همسویی با کسب "**ثروت**" قرار داده بود. در قرن هفدهم روشنگری با اثرپذیری از فیلسوفان تجربی وارد مرحله مهمی (**انقلاب صنعتی**) گردید، مرحله که در آن "**خیر**" در هماهنگی با مفهوم "**تولید**" قرار گرفت. از همین رو اسپنوزا^۶ تأکید کرده است: "خیر چیزی است که یقین داریم برای ما مفید است" (اسپنوزا، ۱۳۷۶: ۲۲۰). در قرن هجدهم **فیزیوکرات** ها^۸ نیز از نقش زمین و محصول آن به مثابه منبع خیر سخن به میان آوردند، بر رهایی اقتصاد از دستورات مذهبی و سیاست تأکید نمودند و از تبدیل شدن علم اقتصاد به صورت یک "**علم تجربی**" به دفاع برخاستند.

از همان آغاز رنسانس، **اخلاق فضیلت** به سود دورقیب دیگر (وظیفه گرایی و پیامد گرایی) کنار رفت، به همین جهت کانت نیز در زمینه فضیلت/سعادت چندان سخن نگفته است، او زمینی فکر کرد، "**خود بنیادی انسان**" (کانت، ۱۳۶۹: ۷۸) را اساس قرار داد و بر **تفکر انضمامی و مسئله محور**، عنایت نشان داد. آدام اسمیت فیلسوف اخلاق گرا نیز، فلسفه و مسئله انسان را زمینی کرد، ایشان در کتاب "**ثروت ملل**"^۹ مسایل روزمره را مورد بحث قرار داد و نظریه "**تقسیم کار**"^{۱۰} (اسمیت، ۱۳۵۷: ۷) را ارائه نمود. تحلیلگران تیوری

^۱ . Aristotle (384–322 BC)

^۲ . "فلسفه سیاسی اسلام بنیاناً بر اندیشه های افلاطون استوار شده است، در حالی که فلسفه سیاسی غرب مبتنی بر ارسطو است" (Kraemer, 1986: 6)

^۳ . critical thinking

^۴ . Charles Taylor (1931)

^۵ . conditions of belief

^۶ . mercantilism

^۷ . Benedict de Spinoza (1632-1677)

^۸ . Physiocrats

^۹ . Immanuel Kant (1724–1804)

^۱ . autonomy 0

^۱ . Adam Smith (1723–1790) 1

^{۱۱} . ثروت ملل یا "تحقیقی پیرامون ماهیت و اسباب ثروت ملل" (An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations 1776)

^۱ . division of labor 3

توسعه اقتصادی او را به مثابه نظریه گذار از فئودالیزم به صنعتی شدن دانسته و موجب تحول در اندیشه اقتصادی در دوران جدید به شمار آورده اند.

استوارت میل در قرن نهم وقتی از آزادی سخن به میان آورد، در واقع نیازهای زمینی انسان و "استنتاجات انضمامی" (اشراق، ۱۳۹۷: ۲۷) او را مورد بحث قرار داد، افزون بر آن‌ها با ارائه رساله "در باره آزادی" در جهت نزدیک کردن مفهوم "عدالت" با "آزادی" نیز گام برداشت.

با این مقدمات فکری بود که در قرن بیستم در مباحث، از سعادت و فضیلت چندان خبری و اثری به مشاهده نمی رسید. بحث توسعه از دل مفهوم "تجدد" که در قرن نهم مطرح شده بود سر برآورده است. در واقع، توسعه، مفهوم تکامل یافته "تجدد" است که در قرن بیستم وارد ادبیات علوم انسانی شد. در نیمه دوم قرن بیستم اجماع نسبی بوجود آمد که مطرح شود در طول تاریخ تفسیرهای متفاوت از سعادت، انسان‌ها گاه تحت نام آزادی و گاه با عنوان عدالت تلاش‌هایی را صورت داده و منازعاتی را پشت سر گذاشته اند، ولی همچنان به سعادت آرمانی نرسیده اند. اینکه که تمامی مفاهیم بالا با مفهوم "توسعه" ربط داده شده اند، ناگزیریم به ابعاد متنوع آن به گونه جدی و مفصل بپردازیم. از همین رو اگر قرار باشد به سعادت و آزادی و عدالت برسیم بایستی "توسعه" را تجربه نماییم. مفهومی که در اواخر قرن بیستم آرماتیا سن فیلسوف اقتصاددان مشهور، اثر مهم خودش "توسعه به مثابه آزادی" را در همین راستا یعنی در آمیختگی و تقارن "آزادی" با "عدالت" منتشر نموده است. از نظر ایشان توسعه یعنی اینکه قابلیت‌ها و فرصت‌ها را همزمان بالا ببریم. وضعیتی که قابلیت‌ها در درون ما شکوفا می‌شوند و فرصت‌ها در بیرون ما شکل می‌گیرند. از نظر ایشان "افزایش قابلیت" (سن، ۱۳۸۱: ۲۴) همان عدالت است و توانمندسازی نیازمندان نیز همین معنا (عدالت) را دارد تا آنجا که "ارزیابی عدالت را در هم‌نشینی با آزادی معتبر می‌داند و رابطه آن دو را با توسعه پایدار محک می‌زند" (اشراق، ۱۳۹۴: ۴۰)، آموزه که فراتر از عدالت اجتماعی مارکس؛ پارادایم عدالت توأم با آزادی را وارد گفتمان توسعه می‌نماید. در حقیقت این پارادایم در هماهنگی با مفهوم سازی ایزایا برلین در باره آزادی قرار دارد که در آن جنبه‌های "مثبت و منفی" (برلین، ۱۳۷۱: ۱۷۷) آن لحاظ می‌شوند، یعنی "آزادی از محدودیت‌ها"، و "آزادی در انتخاب فرصت‌ها"، مفاهیمی که در قالب تیوری توسعه مورد بحث قرار می‌گیرند.

امروزه توسعه را تحلیگران با چشم انداز بالا، به معنای حذف محدودیت‌های طبیعی و اجتماعی می‌شناسند، در همین چارچوب است که وقتی این محدودیت‌ها رفع می‌شوند بخشی از وجود آدمی آزاد و شکوفا می‌شود. عملیه که حکایت از تغییر پدیده تحویل مفاهیم استعلایی و انتزاعی سعادت و فضیلت به وضعیت ناسوتی توسعه دارد و از جنبه‌های ملموس و انضمامی برخوردار است. وضعیتی

¹ . John Stuart Mill (1806 – 1873)

² . On Liberty (1859)

³ . Amartya Kumar Sen (1933-)

⁴ . Development as Freedom (1999)

⁵ . Karl Heinrich Marx (1818 – 1883)

⁶ . Sir Isaiah Berlin (1909 – 1997)

⁷ . positive freedom

⁸ . negative freedom

که خود شکوفایی را به ارمغان می آورد و فرصت های بالفعل سازی نیروهای بالقوه را مساعد می نماید، فرایند طبیعی بشری که تحول فشرده عقلانی کمی و کیفی در تمدن را عینیت می بخشد و افزایش همزمان رفاه و رضایت را بوجود می آورد.

توسعه را تحلیلگران به مثابه پدیده جهانی، نتیجه تعامل متقابل بشری می شناسند و از جایگاه ملل جهان در این حرکت بزرگ سخن به میان می آورند، همچنان تقصیر عقب ماندگی را بر عهده خود آنها می گذارند. جا دارد این نکته را نیز یادآوری نماییم که توسعه یکسره و به گونه مطلق "خیر" نیست، عوارض خود را هم دارد، اما مهم این است که الگوهای متناسب با نیازهای جوامع در نظر گرفته شوند.

صاحبزنان بدین باور هستند که توسعه همانند بلوغ است، و حکایت از تکاپوی جوامع به درجاتی از عقلانیت را دارد، بلوغ و عقلانیتی که یکسره خالی از خشونت و خطا نیست تا آنجا که برخی مانند مارشال برمن حتی از "تراژدی توسعه"¹ (برمن، ۱۳۸: ۴۴) نیز سخن به میان آورده اند، نکته مهم اما در این تجربه این است که قابلیت ها و فرصت ها باید شکوفا شوند و برای تبعیض شرایط فراهم نگردد، هشداری که جان رالزدر رابطه با "عدالت به مثابه انصاف"² مطرح نموده است.

شایان یادآوری می دانم که برخی برای توصیف توسعه، سه مفهوم رشد، پیشرفت و توسعه را با هم خلط می کنند، در صورتیکه هر کدام صورت و سیرت جداگانه اما با هم مربوط به یکدیگر را دارند.

رشد، بیانگر تکثیر وضع موجود و پیشرفت، ارتقا کیفیت مادی یا فناوری بهتر آن می باشد، در حالیکه توسعه، تحول کیفی در پدیده موجود است. توسعه به معنای تغییر معطوف به ارتقا کیفیت آدم ها در روابط و مناسبات، اندیشه ها، انگاره های ذهنی و عادات رفتاری آنهاست.

توسعه، در واقع تحقق همزمان مدرنیته (اندیشه ها و عادات رفتاری) و مدرنیزاسیون (شیوه های زندگی) انسان هاست. در جوامع توسعه یافته این دو همزمان پیش می آیند، اما در جوامع غیر توسعه یافته اول مدرنیزاسیون اتفاق می افتد، روندی که حتی بحران می آفریند و توان افق گشایی برای تعادل را ندارد، مانند فرا روایت های نوسازی، مارکسیستی، وابستگی و غیره، زیرا از یکطرف تنوعات ملی بسیاری را نادیده می گیرند و از جانب دیگر تحلیل های ساختارگرایانه ارائه می کنند و گرفتار عامگرایی متدلوژیک می شوند، مشکلی که موجب غفلت از زمینه های متنوع کارگزاران توسعه می شوند.

جالب است یادآوری کنم که در غرب نقطه عزیمت توسعه، فیلسوفان بوده اند، اما در حوزه تمدنی ما به صورت عمده سیاستمداران، این پرچم را بر دوش کشیده اند، سیاستمدارانی که بیشترین آنها فهم مناسب فلسفی، جامعه شناسانه، اقتصاد شناسانه و برداشت تام از توسعه"³ (کراکر، ۱۳۸۴: ۳۴۰) را نداشته اند.

¹ . Marshall Howard Berman (1940 – 2013)

² . The Tragedy of Development

³ . John Bordley Rawls (1921 – 2002)

⁴ . Justice as a fairness

⁵ . Growth

⁶ . Progress

⁷ . Development

⁸ . integral

در افغانستان جستارِ توسعه از مواجهه با "مدرنیته" آغاز گردیده است، از همان ابتدا این بحث فاقد پایگاه معرفتی بود و زیر سایه رویکرد شبه نوسازی قرار داشت، به همین جهت نتایج نامطلوب به بار آورد و موجب عقب ماندگی های فراوان گردید. در طرح توسعه شاه امان الله، دولت نقش رهبر و مجری توسعه را بر عهده داشت، در آغاز خوشبینی به دولت وجود داشت، اما با گذشت زمان این خوشبینی در مورد ظرفیت و بصیرت دولت برای مهندسی اجتماعی و نظم مورد انتظار هر چه بیشتر به شک و تردید مبدل شد.

در نوگرایی و تجدد خواهی شاه امان الله که در حد خود ارزشمند است، کمتر کسی شک دارد، اما پروژه نوسازی او برای ساخت نهاد های مدرن، عرفی سازی جامعه و استواری سیاسی، نیازمند سیاست های فرهنگی و زیربنای توسعه انسانی بود. سیاست های فرهنگی و نگاه ایشان به توسعه و تجدد قبل از اینکه از محتوای معرفتی و جوهر فلسفی برای توسعه برخوردار بوده باشد، در قالب فورمالیزم گرفتار آمده بود، همچنان در تشخیص اولویت ها، دقت و کارشناسی صورت نگرفته بود، نفی مظاهر تنوع و تکثر از طریق همانند سازی تعمدی و شکلی، تغییر ظواهر، هم شکل کردن لباس مردم، طرح حجاب و اصلاحات سطحی از این دست، همه آنها زمینه این را به وجود آوردند تا سرمایه اجتماعی در کشور دچار سوء استفاده قرار گیرد و حکومت نوپای مشتاق نوسازی شاه امان الله که از افتخار بزرگ آزادی کشور از یوغ استعمار نیز برخوردار بود، در برابر امواج تأثیر پذیر از سنت زدگی دمخور با رویکرد های پاتریمونالیستی ناتوان شود و عقب نشینی کند، عقب نشینی که اقدامات ریفورمیستی او را دچار شکست جبران ناپذیر نمود و زمینه واپس گرایی در حوزه های گوناگون را بوجود آورد، به گونه که فرهنگ عمومی جامعه در تقابل با خرد انتقادی ساخت بیشتر پیدا کرد، قلمرو سیاسی با استبداد مضاعف توأم گردید و ساحت های اقتصادی و اجتماعی نیز همچنان نابسامان نگه داشته شدند.

در دوران های پس از شاه امان الله نیز شعار های توسعه و تجدد از بنیان های علمی، فلسفی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار نبودند، در واقع روایت توسعه و تجدد در افغانستان همانند داستان "شیر بی دم و سر و اشکم" خداوندگار بلخ در مثنوی معنوی می باشد که همچنان بی نتیجه باقی مانده است.

همانگونه که دکتر هشام شرابی^۲ در کتاب "پدر شاهی جدید" در باره ناکامی جهان عرب در دستیابی به مدرنیته استدلال کرده است که جهان عرب افزون بر اینکه نمود های مسخ شده و ناقص مدرنیته را گزینش نموده، "پدرسالاری سنتی را نیز نوسازی و باز تولید می کند" (شرابی، ۱۳۸۵: ۱۰) به همین جهت هیچگاه نتوانسته است به گوهر مدرنیته (اندیشه انتقادی) دست یابد، در کشور ما نیز داستان توسعه و تجدد به همان منوال است.

^۱. شیر بی دم و سر و اشکم که دید

اینچنین شیری خدا خود نا آفرید

^۲. Hisham Sharabi (1927-2005)

^۳. Neopatriarchy: A Theory of Distorted Change in Arab Society (1988)

در افغانستان در دوره های مختلف تنها **نقاب توسعه و تجدد** بر چهره زده شد، اما در واقع همه چیز گواهی می داد که علیرغم ظاهر قضایا، **وجدان سنتی** جامعه ما هنوز مفهوم **توسعه و نوگرایی** را در خود جذب نکرده است. گرایش به توسعه و تجدد در دوره های یاد شده یکسره ناقص، ناکام و ناپیوسته بوده است، به دلیل اینکه سودای توسعه و تجدد در مدار **مدرنیزاسیون** پیش رفته و **ایدئ مدرنیته** در برابر موانع و دشواری های جدی قرار گرفته است. در واقع الگو های رفتاری ما در **صد سال اخیر** چندان تغییر نکرده است، یعنی اندیشه ها و الگو های رفتاری ما چندان متحول نشده اند، به همین جهت است که با مدرنیته مجهز نگردیده ایم.

اگر قرار باشد بحث **حق توسعه و نیاز به تجدد** در جامعه ما جدی شود و به مثابه **گفتمان اجتماعی** جایگاه پیدا کند، ضروری به نظر می رسد تا در گام نخست افغانستان "**به درون خود بنگرد**" (محبوب الحق، ۱۳۵۱: ۱۷)، از **عرصه فلسفی و زیربنای علوم انسانی** برخوردار گردد و زمینه **نهادی شدن تجربه های زندگی مدرن در هماهنگی با نیاز های جامعه** را بوجود آورد، این مزیت میسر نمی گردد، مگر اینکه **توسعه انسانی** اصل اساسی قرار بگیرد، ساحت **فرهنگ نقد و گفت و گو** به گونه دوامدار گسترش پیدا کند و **توانایی دیالوگ (احترام به جایگاه نقد اخلاقی، عقلانی و پرسشگری)** و به رسمیت شناسی **دیگری** به موازات **بسط سرمایه اجتماعی** در جامعه ما در قالب **قدرت نرم** ارتقا پیدا کند و پایدار شود، زیرا توسعه و تجدد به عنوان "**جستجوی بی پایان**" نیازمند **زیر ساخت های فرهنگی، توسعه پایدار انسانی، رونق جریان اندیشیدن و گفت و گوی اخلاقی** در جهت تحول افکار و سلوک زندگی است.

جا دارد این نکته را نیز یادآوری نمایم که در مطالعات توسعه و تجدد، "فرا روایت ها" (لیوتار، ۱۳۸۰: ۵۴)، یکجانبه و تک خطی به تدریج عقب نشینی نموده و به وضعیت دانش های جزئی تحول یافته اند. یک اقتصاددان دیگر نمیتواند به **سیاست، جامعه شناسی، جنسیت، محیط زیست و فرهنگ** بی توجه باشد و به همان صورت، یک اندیشمند سیاسی یا جامعه شناس نیز نمی تواند اقتصاد را نادیده بگیرد. مسائل متعددی که توسعه و تجدد، در حال حاضر، با آن مواجه است، همانند **تهدیدات امنیتی، بی ثباتی اقتصادی، فساد اداری، محیط زیست، جنسیت، فقر، جلوگیری از نزاع و ضرورت های پیچیده بازسازی**، بیشتر لزوم یک **رویکرد ترکیبی و متعادل** را برجسته می سازند. منطق توسعه و تجدد مستلزم مفهوم دقیق و پیچیده از تعادل است که شامل همه ابعاد مختلف "**تغییر**"، اعم از **سطح معرفت شناسی تا عرصه عملی** را در بر بگیرد. به همین جهت سخن فیلسوف معاصر نوسباوم را باید جدی گرفت، او برای "مشارکت در جهان عادلانه و از لحاظ اخلاقی درست و سالم" (Nussbaum, 2006: 324) تأکید کرده است: تنها توجه به **علوم و فنون اقتصاد محور برای توسعه** و شکوفایی یک جامعه کافی نیست و دارایی و ثروت یک جامعه باید همراه با **رشد علوم انسانی و فلسفه** بالا برود و تأکید صرف بر افزایش تولید ناخالص داخلی نباشد، نیازمندی هایی که امروز ما را در مسیر درست و آینده مان را در جهت بهبود قرار می دهد، اما نیاز جدی و فوری ما تدابیر برای چاره جویی از **عوارض مدرنیزاسیون بروکراتیک** است که در دوره های مختلف در قالب ناکارآمدی دولتی خود را نشان داده است.

¹. Mahbub Ul Haq (1934 – 1998)

². Nussbaum Martha (1947)

این نکته را می دانیم که ما گریزی از توسعه و تجدد نداریم. نمی توانیم از **عقربه زمان** بیاویزیم. باید منطق تغییر و تحول را بپذیریم. اما مسئله این است که توسعه و تجدد در کشور ما **خوب طرح نگردیده و خوب هم مدیریت نشده** است، مانند چراغ نیم سوز، بیش از اینکه روشنی بدهد، دود و سیاهی به بار آورده است. ما نیازمند دولتی هستیم اما در شکل **"حکمرانی خوب"** که به اجماع جهانی ویژگی هایی همچون شفافیت، قانونمندی، مشارکت، حسابرسی اجتماعی و پاسخگویی ملتزم باشد. زیرا **حکروایی نه یک حق و امتیاز برای خواص بلکه عمل فنی برای توسعه پایدار، رفاه اجتماعی و تأمین حقوق آحاد جامعه** است. افزون بر آن به موازات حکمروایی خوب، ما به **"حوزه عمومی"** پویا نیز ضرورت داریم. روندی که نیاز ما به **دولت فعال و جامعه پویا** را حکایت می کند. به همان پیمانانه که **"دولت فعال و جامعه منفعل"** اختلال به بار می آورد، **"دولت منفعل و جامعه فعال"** نیز بحران آفرین است. ضروری به نظر می رسد که دولت فعال در هماهنگی با جامعه فعال، در **عرصه مدنی و سپهر عمومی** نیرومند قرار داشته باشد. فعال بودن، بزرگ شدن و بلوغ جامعه منوط به تقویت نهادهای غیر دولتی و مردمی توسعه یافته است. یک جامعه با **نهادهای دانشگاهی، علمی، صنفی، حرفه ای مستقل و با کسب و کارهای کوچک و متوسط مستقل و با کارآفرینی های اجتماعی و خلاقیت های مردمی و با تولید و ابتکار**، به سطح **"بلوغ"** (Riggs, 1984: 126) می رسد. جامعه با نهاد های مدنی، اجتماعی، صنفی، علمی و سازمان های اجتماعی و نشاط حوزه عمومی قد می کشد. علم فقط حوزه آموزش های رسمی نیست، **علم** نیاز به **پشتوانه های بزرگ پژوهشی، ساحت عمومی، گفت و گو و نقد** دارد.

مهمترین نگرانی ما در حال حاضر چهار موضوع است: **ناتوانی روند دولتداری، توسعه نیافتگی انسانی، ضعف حوزه عمومی و کمبود پشتوانه معرفتی برای توسعه و تجدد**. این چهار مشکل، تهدید های جدی برای توسعه افغانستان به شمار می روند و برای مواجهه با خطرات یاد شده، بایستی قدرت نرم آدر چهره دولت متجلی شود، **انبساط حوزه عمومی** عینیت پیدا کند و **عقبه معرفتی توسعه** نیز از ظرفیت ها و خلاقیت های لازم برخوردار گردد.

نتیجه:

در این بحث، تحول مفهوم سعادت به توسعه مورد بررسی قرار گرفت و از صورت بندی های آن سخن به میان آمد. همچنان مطرح گردید که **تجربه توسعه و تجدد** را نه تنها یگانه و **خطی** نشماریم، بلکه به معنای بازسازی جامعه برای پاسخ به دشواری ها و محدودیت های زندگی به مدد گسترش توانمندی ها و شکوفایی فرصت ها در نظر بگیریم. به همین جهت است که توسعه و تجدد را نوسازی تک بعدی نه، بلکه روند رو به گسترش مداوم ظرفیت ها و فرصت های معقول در نظر بگیریم که افراد برای برآورده ساختن نیازهای ادراک شده شان دسترسی پیدا می کنند، جریان چند بعدی که افزون بر جنبه های مادی، ارزش گذاری های معقول، گسترش **"اندیشه انتقادی"** و **"اخلاق توسعه"** را نیز اقتضا می کند.

¹. Good governance

². Public Sphere

³. Soft Power

در افغانستان از همان آغاز بویژه دوران شاه امان الله تا حالا بحث توسعه و تجدد، صوری و فاقد محتوای فلسفی مدرنیت بوده است، به همین جهت نیاز جدی احساس می شود که این جستار مهم در قالب معرفت شناسی توسعه و تجدد و در موازات با حکمروایی خوب، توسعه پایدار انسانی و نشاط "حوزه عمومی" مطرح شود.

نگرانی عمده ما در حال حاضر مسئله حکومتداری، مشکل ظرفیت برای توسعه انسانی، انفعال حوزه عمومی و نبود زیربنای مساعد فکری برای شکل گیری توسعه و تجدد است، بایستی برای رفع این معضل ها چاره اندیشی شود، در غیر آن تغییر تاریخی در روند توسعه و تجدد، کار توان فرسا و دور از انتظار خواهد بود. دشواری که جستجوی ناتمام ما برای توسعه و تجدد را همچنان از واقعیت، در فاصله دور نگه خواهد داشت.

منابع:

- اسپینوزا باروخ (۱۳۷۴). رساله در اصلاح فاهمه و بهترین راه برای رسیدن به شناخت حقیقی چیزها، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- اسمت آدام (۱۳۵۷). ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، تهران: انتشارات پیام.
- اشراق سید حسین (۱۳۹۶). عدالت اجتماعی: از سنت خیر عمومی تا نظریه شهروندی، فصلنامه مجما (مجتمع جامعه مدنی افغانستان)، شماره ۸۳، کابل: مجما.
- اشراق سید حسین (۱۳۹۷). در باره فلسفه علوم اجتماعی، کابل: انتشارات عازم.
- برلین ایزایا (۱۳۷۱). در جستجوی آزادی، ترجمه خجسته کیا، تهران: نشر گفتار.
- برمن مارشال (۱۳۸۰). تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات طرح نو.
- پیترز جان ندروین (۱۳۹۵). نظریه توسعه، ترجمه انور محمدی، تهران: نشر گل آذین.
- سن آمارتیا (۱۳۸۱). توسعه به مثابه آزادی، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شرابی هشام (۱۳۸۵). پدربسالاری جدید، ترجمه احمد موثقی، تهران: نشر کویر.
- کاپلستون فردریک (۱۳۶۸). تاریخ فلسفه (جلد اول)، ترجمه سیدجلال الدین مجتوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کانت ایمانوئل (۱۳۹۴). در پاسخ به پرسش روشن نگری چیست؟، در: ارهارد بار، روشن نگری چیست؟ روشنی یابی چیست؟، ترجمه سیروس آرین پور، تهران: آگاه.
- کانت ایمانوئل (۱۳۶۹). بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی.
- کراکر دی (۱۳۸۴). به سوی اخلاق توسعه، ترجمه اسماعیل رحمان پور و مهدی صفار دستگردی، فصلنامه راهبرد یاس، شماره دوم، تهران: مرکز پژوهشی مطالعات راهبردی توسعه.
- لیوتار فرانسوا (۱۳۸۰). وضعیت پست مدرن: گزارشی درباره دانش، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: گام نو.

عنایت حمید (۱۳۵۱). *بنیاد فلسفه غرب*، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

محبوب الحق (۱۳۵۱). *بحران در استراتژی های توسعه*، ترجمه غلامرضا سعیدی، شماره ۸۹، تهران: نگین.

Kraemer Joel L (1986). *Humanism in The Renaissance of Islam*, Leiden: E.J. Brill.

Riggs Fred W. (1984). *Development in Sartori, Giovanni* (ed). *Social Sciences Concepts*, London: Sage Publications.

Nussbaum Martha (2006). *Frontiers of Justice. Disability, Nationality, Species Membership*, Cambridge, MA: Cambridge University Press.

